

انگیزه‌های شاعران پارسی از ستایش

دکتر فرامرز آدینه کلات

عضو هیأت علمی مجتمع آموزش عالی نیشابور

چکیده:

شاعران پارسی‌گوی از رهگذر ستایش‌های ارجمند خویش، برآورنده‌ی بسیاری خواسته‌ها و پیشبرنده‌ی راهبردهای ستودگان، به ویژه پادشاهان بودند و در برابر این همه کارکردهای ارزنده، ایشان نیز در پی انگیزه‌های روشن خویش بودند. اگرچه همگان از همالان و درباریان تا خود ستودگان، از در میان بودن چنین انگیزه‌هایی آگاه بودند و در بیشتر موارد، دوستی شاعران را باور نمی‌داشتند ولی این ستد و داد هنری، هم ستودگان و هم شاعران را چندان سودمند بود که هر دو سوی را خرسند نگاه می‌داشت. ستودگان، زر به جان بسته‌ی خویش را به پای شاعران می‌ریختند و شاعران، جان‌مایه‌ی هنر خویش را نثار ستودگانی می‌کردند که گاه، کمترین بهره‌ای از ذوق نداشتند. کارکردهای ستایش برای ستودگان در جای خود شایسته‌ی پژوهش است ولی در این مقاله، انگیزه‌های شاعران از ستایش بررسی شده که در برگزیده‌ی این موارد است: ۱. انگیزه‌ی مادی ۲. ماندگاری آثار هنری ۳. برخورداری از پشتیبانی‌های معنوی ۴. دور ماندن از آسیب زورمندان ۵. ستایش از سر دوستی راستین ۶. بازگویی دیدگاه‌های سیاسی - اجتماعی.

کلید واژه: شعر پارسی - ستایش - انگیزه‌های شاعران.

درآمد:

شعر ستایشی پارسی، دارای بسیاری از ویژگی‌هایی است که می‌تواند آن را در شمار یک گونه‌ی ادبی جداگانه جای دهد. این گونه‌ی ادبی، بستر پیدایی و بالش بسیاری آرایه‌های ادبی و آیین‌های سخنوری پارسی است چرا که شعر در این سرزمین، با ستایش آغاز شد و تا دیرگاهی، درونه‌ی بنیادینش همین بود. با این همه، برخورد با ستایش، هیچگاه از سر داد و به دور از تنگ‌بینی و زیاده‌روی‌های اخلاق‌گرایان نبوده است.

اگرچه با سنج‌های امروزی ما - که حتی خود گذشتگان و بالاتر از آن بسیاری از ستایشگران نامدار نیز، بدان باورمند بودند- ستایش انسانی از انسان دیگر و خاکساری در برابر او و جان‌مایه‌ی هنر خویش را در پای چون خودی ریختن، پل بستن برای گذشتن از آبروی خویش بوده است و از همان روزگار نخستین، دست‌کم از منوچهری بدین سو، بسیاری از ستایشگران، سرخورده از کار خویش، خود را گدامنش و دریوزه- گر خوانده‌اند، ولی آیا می‌توان از نقش پر رنگ ستودگان در پیشرفت هنر به ویژه ادبیات چشم پوشید، آن هم در روزگاری که هیچ پشتیبان دیگری برای هنرمندان در میان نبود تا ایشان را از اندیشه‌ی نان و خانه و جامه و باز خرد و دل‌آسودگی برای خواندن و شنیدن و سرودن فراهم آورد. این‌که خواست و پسند ستودگان، شعر را به راه دیگری، جز آنچه باید می‌رفت، برده، سخن درستی است که جای بررسی دارد ولی آیا اگر همین پشتیبانی‌های با چشم‌داشت هم نبود، امروز بیننده‌ی این همه رنگ و نگار بودیم؟ این‌که شاعران، برآورنده‌ی کدام خواست‌های ستودگان بودند که آن‌چنان در نگاه‌داشتشان تلاش می‌شد، در جای خویش بر رسیدنی است ولی سخن این پژوهش، بررسی و شناسایی انگیزه‌هایی است که شاعران را به ستایش وامی- داشت. مرز زمانی این پژوهش، شعر شاعران پارسی از آغاز تا ترکناز مغول است و شاید پس از این برش تاریخی، انگیزه‌های دیگری در کار باشد ولی آنچه از بررسی دیوان شاعران این روزگار به دست آمده در شش دسته، رده‌بندی شده است.

۱. انگیزه‌ی مادی

بی هیچ گمانی، نخستین انگیزه‌ی شاعران از ستایش، برخورداری از پشتیبانی مالی بود، می‌دانیم که گسترش هنر برآیند، دل‌آسودگی است، هم درباره‌ی یک‌یک هنرمندان و هم دوره‌های گوناگون می‌توان رد پای آرامش را در پیشرفت هنر دید و در برابر آن نگرانی‌های روانی و مالی، آشکارا خود را در سردی بازار هنر باز می‌تابد. این باریکه از دیرباز شناخته شده بود، داستان عروضی درباره‌ی یکی از دبیران خلفای عباسی و چرب‌دستی او در کار و آواز «آرد نماند» یکی از کنیزان در میانه‌ی نگارش یکی از نامه‌ها و دیدن خلیفه و گفتن این سخن که: «اول این نامه را بر آخر چندان فضیلت و رجحان است که قل هو الله احد را بر تبت یدا ابی لهب» (عروضی، ۱۳۷۵: ۲۸) خلیفه از آن پس نیازهای او را چنان برآورد که دیگر مانند آن سخن به گوشش نگذرد، در آغاز این داستان چنین می‌گوید: «هر صنعت که تعلق به تفکر دارد، صاحب صنعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر به خلاف این بود، سهام فکر او متلاشی شود و بر هدف صواب به جمع نیاید زیرا که به جز به جمعیت خاطر به چنان کلمات باز نتوان خورد» (همان: ۲۷). در روزگاری که شاعری،

پیشه نبود و کسی نمی‌توانست از راه فروش کتاب و آموزش، روزگار بگذرانند (۱) بیش‌تر شاعران پارسی از خانواده‌های فرودست برخاسته بودند و پیشینه‌ی ایشان پیش از در آمدن به دربار از پیشه‌ای شایسته و بسنده بی‌بهره بودند و از این روی به آسانی به دربار کشیده می‌شدند (۲). هم‌چنین شعر بازار همگانی نداشت و « در ایران شعر غالباً برای عرضه شدن در دربارها و مجمع امیران و وزیران، دانشمندان و محتشمان پدید آمده و به ترقی رسیده است و اگر چنین حامیان و خواستاران ادب و هنر در میان نبودند که صلوات گران نثار شاعران کنند و آنرا به عزت در مجالس خود جای دهند، گمان نمی‌رود که شعر فارسی بدین عظمت و کمال دست می‌یافت» (وزین پور، ۱۳۷۴: ۱۱)، بنابراین شاعران پس از رسیدن به جایگاهی در دربار، کاری می‌یافتند:

در خدمت تو مفلس بی سیم، سیم کرد
در مدحت تو شاعر بیکار کار یافت
(ادیب صابر، ۱۳۳۱: ۸۳)

از این روی، بخشی با نام «ملتسمات» (۳) در برخی از کتاب‌های گذشتگان در دسته بندی خواهش‌های مادی شاعران پدید آمده بود (۴) هم از دیوان رودکی، هیچ دفتر شعری از این گونه خواهش‌ها تهی نیست و می‌توان پر بسامدترین درونه‌ی شعر ستایشی را درخواست مالی دانست، حتی درباره‌ی پایه‌ی شاعر پروری شاهان ساسانی به انگیزه‌ی ادب دوستی تنها و باورمندی شاعران بدان‌چه درباره‌ی پادشاهان می‌گفتند نیز زیاده روی شده است و انگیزه‌ی نخست ایشان گویا همان بود که دیگران داشتند:

دست ورنان زد و در پراکند همی
نام به گیتی نه از گزاف پراکند
در دل ما شاخ مهربانی بنشاست
دل نه به بازی ز مهر خواسته برکند
(رودکی، ۱۳۴۱: ۴۹۷)

پس سامانیان با دل از مهر خواسته برکنند، توانستند شاخ مهربانی در دل شاعران بنشانند، هم‌چنان‌که غزنویان و دیگران، دقیقی باز بیش از رودکی از این انگیزه سخن می‌گوید. نمونه‌ها در این‌باره چندان فراوان و همگان با آن چنان آشناست که نیازی به دراز کردن سخن نمی‌بینم، جز خواست‌های بی‌شمار برای پول و جامه و نان و هیزم و باده و آرد و اسب و سکنجبین و یخ و موزه و کاغذ و پنبه و شکر و عود و گوشت و شلوار و جو... گواه دیگر این سخن، پوشیده از دروغین بودن این ستایش‌ها پرده برگرفتن است، شاعران خود به دروغ بودن سخنانشان آگاهند و ستودگان را نیز بدان ناباور می‌بینند از این روی به ترفند، در پی راست‌نمایی برمی‌آیند، نمونه‌های چنین فراوان‌اند:

گر مدح تو صد سال کسی گوید به دروغ
چون نیک بینند نبایدش ستغفار

(قطران، ۱۳۶۲: ۱۱۴)

هرچه در مدحت تو خواهم گفت هیچ واجب نیاید استغفار

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۲۸۱)

چون برای بسیاری چنین انگیزه‌ای تنها نیروی ستایش است، اگر به کام نرسند آشکارا زبان گلایه دراز می‌کنند و شاعر که خود را از این «گدایی» (۵) سرخورده می‌بیند اگر بیم جان در میان نباشد، بدگویی آغاز می‌کنند:

استری ده که بار من بکشد و فروشم به تازی بخرند

ور بندهی دهمت صد دشنام که یکی زان به اشتری نبرند

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۵۱)

آزاده گر کرم نیابد ورا چه عیب گر زی خسیس طبع گراید به اضطرار

سوی سگان گراید از بهر قوت را شیری که گور نیابد به مرغزار

(انوری، ۱۳۷۶: ۲/۶۴۶)

نمونه‌ای از ناباوری شاعران به سخنان خویش و داشتن انگیزه‌ی مادی، شیوه‌ی انوری در ستایش است، او ترفندی در قصیده پیش گرفته و از آرایه‌ای ادبی تضمین از خود سود می‌برد که آن را شیوه‌ی شاعران می‌شناساند ولی پیشینه‌ای ندارد، او در ستایش‌های سردستی خویش که حتی نمی‌خواهد برای سخنان ناراست خود، اندیشه‌اش را به درد سر اندازد، سخنش را در جای‌های دیگر باز می‌گرداند (تکرار) آن هم در ستایش یک نفر چنان‌که درباره‌ی ابو علی الحسن الشریف، دو بار این مصراع را به کار برده است «سپهر رفعت و کوه وقار و بحر سخا» (انوری، ۱۳۷۶: ۱۵ و ۱۷) یا در ستایش ابو علی علاء الدین بیتی را به یکسان در دو شعر آورده است (۶) و نیز فرخی که در ستایش محمود موی می‌شکافد در جاودان خواهی خنده دار، از خدای می‌خواهد تا بدخواه ابو علی حسنک میکال، چون کلی که دستار از سرش می‌افتد، سر افکنده و شرمسار گردد (۷) و نشان می‌دهد که هیچ، دل در گرو ستوده ندارد.

شاعر نه تنها ناداری را بندی بر پای مرغ اندیشه می‌بیند که او را از بلند پروازی باز می‌دارد که حتی خویشتن را به سبب داشتن بهره‌ای خدایی که همگان را دست نمی‌دهد، شایسته‌ی زندگی آبرومند و آراسته می‌داند، سخن دقیقی سخت روشن‌گر است:

من جاه دوست دارم کآزاده زاده‌ام آزادگان به جان نفروشدن جاه را

(دقیقی، ۱۳۶۸: ۹۵)

فرخی که تنها به بوی بخشش شاهان خراسان، زادگاهش را گذارده بود و رنج سفری دراز بر خویشتن هموار کرده بود و می‌گفت: «به طمع مال به نزدیک او نهادم روی» (فرخی، ۱۳۸۱: ۲۷۵) چون به آسودگی می‌رسد، حتی خرده‌ی «سخن فروشی»ی درباره‌ی شاعران درباری را نیز می‌پذیرد و آن را دست‌مایه‌ی خواهشی دیگر می‌کند و عنصری آشکارتر از او شاعران را سخن فروش می‌خواند (۸) و در برابر این، ستودگان را شعرخر می‌نامند (۹).

در روزگاری که فرمانروایان چنان در اوج شکوه بودند که بسیاری از مردمان کوچک و بازار در همه‌ی زندگی، هیچ‌گاه شاهی را به چشم نمی‌دیدند و کارگزاران نیز، پای‌بند هنجارهای سخت‌گیرانه بودند و بسی از بزرگان دولت تنها پایه‌ی ایستادن در پیش پادشاه را داشتند تا به نشستن چه رسد (۱۰) می‌بینیم که برخی شاعران تا جایگاه هم‌نشینی پادشاه بالا می‌روند و به اندرونی هم راه می‌یابند، با شاه نرد می‌بازند و به باده می‌نشینند (۱۱)، و فرخی در جایی که همه‌ی بزرگان و سرهنگان پس در می‌مانند، پروانه‌ی درآمدن داشت (۱۲). این مایه شکوه، بی‌گمان بزرگ‌داشت همگان را بر می‌انگیخت و شاعر را خرسندی می‌بخشید و بر استواری کارش می‌افزود. این پشتیبانان مادی گاه کارهای ارزشمندی دیگری هم برای شاعر انجام می‌دادند برای نمونه چون مختاری زنوی آهنگ سفری می‌کند، خانواده‌اش را به ستوده می‌سپارد تا در پناه خود گیرد (۱۳) و طواط نیز مادر و همسر خود را به یکی از وزیران می‌سپارد (۱۴) یا انوری از ستوده می‌خواهد تا کالاهای او را از سمرقند و بخارا نزد او بیاورد (۱۵) این گفتار را با این بیت عنصری در ستایش محمود، درباره‌ی بازتاب پشتیبانی مادی در پیشرفت هنر فراز می‌آورم:

ز حرص مدحش اندر زمین ایران شهر همی بروید شعر ار پراکنند شعیر

(عنصری، ۱۳۶۴: ۶۸)

۲. پشتیبانی معنوی

گذشته از پشتیبانی مالی در دنیای کهن شاعران به گونه‌ای دیگر از پشتگرمی نیز نیازمند بودند، در روزگاری که بیشینه‌ی مردمان بی‌سواد بودند و دانش به هیچ روی فراگیر نبود، دانشمندان از هم‌نشینی مردم کوچک و بازار سرخورده می‌شدند و انجمن‌های دانشمندان که می‌شد در آن به گفتگو پرداخت و چیزی آموخت و راست و ناراست کار خویش را فهمید، نیز جز در دربار شاهان، جای دیگری نبود، در آن‌جا حتی رشک‌ورزی‌ها و خرده‌گیری‌های دشمنانه نیز سبب پیشرفت کار شاعر می‌گردید. برخی شاهان که پرورش

بزرگ زادگان را آزموده بودند خود، دستی در شعر داشتند و خرده‌های شاعران را باز می‌نمودند، شاعران سخن یکدیگر را پاسخ می‌گفتند، کتاب‌خانه‌های بزرگ نیز تنها در بارگاه شاهان بود و این همه سبب گسترش کار هنر می‌شد.

درنگ دوساله‌ی میان سرایش دو دفتر نخست مثنوی به سبب مرگ همسر حسام الدین - پشתיبان معنوی مولانا در سرایش «مثنوی» - گواه ارزش این گونه پشתיبانی‌هاست (۱۶)، اگر در دوران گرمی بازار ادب، انگیزندگان شاعران، شاهان و درباریان بودند در روزگار سستی دربارهای ایرانی و برای عارف بزرگی چون مولوی، پامردی کسانی چون حسام الدین و معین الدین و شمس الدین اگر نبود، شاید «مثنوی» هم در کار نبود. عنصری در ستایش امیر نصر که او را به محمود شناسانده بود درباره‌ی ارزش این پشתיبانی می‌گوید:

ز رسم تو آموختم شاعری به مدح تو شد نام من مشتھر
 که بودم من اندر جهان پیش از این کرا بود در گیتی از من خبر
 ز جاه تو معروف گشتم چنین من اندر حضر نام من در سفر
 (عنصری، ۱۳۶۴: ۵۲)

داشتن چنین پشתיبانان نیرومندی گاه سودمندی‌های دیگری نیز برای شاعر داشت، مانند آن‌که بو شکور بلخی از آبروی خود نزد شاه بهره می‌برد و برای او میانجی‌گری می‌کند تا از لغزشش درگذرد، سراینده‌ی «آفرین نامه» که دستی دراز در اندرز سرایی دارد، در این‌جا نیز با دستورهای اخلاقی، خواسته‌ی خویش را می‌گوید و برای گنه‌کار بخشش می‌خواهد (۱۷).

۳. ماندگاری آثار

اگر نام بسیاری شاهان، امروز به سبب ستایش شاعران زنده مانده از دیگر سوی شاعران نیز به سبب همین پیوند، توانایی انجام آفرینش‌های والای هنری یافته‌اند و کارهایشان از رهگذر پیوند با شاهان و نگهداری در کتاب‌خانه‌های امن دربارها و رونویسی نسخه نویسان درباری، برجای مانده است. اگر شاعران پیوسته‌ی با دربارها و توانگران نبودند شاید دیوان‌هایشان در میان مردمان بی‌سواد، چندان خاک می‌گرفت که برای همیشه از یادها می‌رفت ولی در دربارها شاعران نو، دیوان گذشتگان را می‌خواندند تا سواری بر اسب سخن را می‌آموختند. به نام ستوده کردن به انگیزه‌ی پاداش و ماندنگاری، در پیشکش کردن کتاب‌ها آشکارتر است، سنایی در سبب درآوردن حدیقه به نام بهرام‌شاه می‌گوید: «... بر تو سوگند می‌نهم که اشجار این باغ پر حکمت و ثمره‌ی این حدیقه‌ی پر نعمت به آب تیغ و فکر و پرورش و تتبع و ذکر، هر روز تازه‌تر داری و

از غبار انکار خاک سران و بی‌آب چشمان تیره رای نهفته در درج دل و جان چون در ناسفته و کوب عالم نمای داری...» (سنایی، ۱۳۷۷: ۲۲) می‌دانیم که حدیقه را پس از پایان یافتن، با آن‌که به بهرام‌شاه پیشکش شده بود و ستایش او کارگزاران دولتش در آن بسیار بود، باز دانشمندان رویه‌گزنه، آن را گمراه‌کننده دانستند و آهنگ آزار شاعر داشتند ولی او رونوشتی از آن را به بغداد فرستاد و از دانشمندان پایتخت خلافت بر درستی کتاب خویش گواهی گرفت، بنابراین در پرداختن کتابی چون حدیقه، به پشتیبانی معنوی ستوده‌ای چون پادشاه غزنوی نیاز است.

۴. دور ماندن از آسیب

ستایش‌های برخی از شاعران به هیچ‌یک از انگیزه‌های گفته شده تا کنون نبوده بلکه ایشان برای دور ماندن از گزند برخی زورمندان است که به ستایش پرداخته‌اند، برای نمونه فرخی اگرچه بسیاری را ستوده ولی از سخنش برمی‌آید که ستایش امیر ابویعقوب یوسف، تنها برای رهایی از آزارهای این برادر و سپه‌سالار محمود است که گویا بدخو و آزارگر بوده است، چنان‌که فرخی را سه سال در کناره‌ی سند به پیل‌بانی گماشته بود تا آن‌که به پایمردی سلطان از آن آزار رها شد و چندی نیز مرسوم عنصری را بریده بود، منوچهری جوان که همیشه از خوارداشتن پیر شاعران دربار مسعود نالان بود، عنصری به زاد برآمده را که از نخستین سال‌های دولت محمود بدین سو ملک الشعرا دربار غزنه بود، «اوستاد اوستادان زمانه» و استاد خود (۱۸) می‌خواند، آن‌که شعر نشان آن است که هیچ‌دل در گرو او ندارد چرا که به بهانه‌ی برتر نهادن او بر دیگر شاعران که آنان را زغن خوانده، عنصری را اسب رهواری می‌خواند و سپس بدون هیچ پیوندی ۲۶ بیت درباره‌ی اسبی زیبا و رهوار سخن سرایی می‌کند آن هم در قصیده‌ای ۷۵ بیتی که ۱۹ بیت نخستینش نیز در «لغز شمع» است.

مسعود سعد بهترین نمونه‌ی این انگیزه‌ی ستایش است، او که بیست سال از جوانی خویش را به بهانه‌ای پوچ در بند سلطان ابراهیم بود، ناچار از همان زندان، سوزناک‌ترین ستایش‌ها را درباره‌ی سلطان سنگ‌دل غزنوی بگوید تا شاید آزارهای زندان کاستی گیرد یا دل شاه نرم شود، بسیاری دیگر از ستایش‌های مسعود درباره‌ی بزرگان نیز تنها برای آن است که دوری و ندیدن، سبب فراموشی نگردد و همگان او را در یاد داشته باشند:

در بند تو ای شاه ملکشه باید
تا بند تو پای تاج‌داری ساید
آن کس که ز پشت سعد سلمان آید
گر زهر شود ملک ترا نگزاید

(عروضی، ۱۳۷۵: ۷۲)

سنایی نیز شعرهای بسیاری بدین انگیزه سروده است، شاید به نام بهرام‌شاه کردن حدیقه، آن‌هم در سال‌های واپسین زندگی، به سبب برخورد تند دانشمندان تنگ چشم غزنوی درباره‌ی اندیشه‌های صوفیانه‌ی او در آن کتاب باشد (۱۹)، با آن‌که به گفته‌های سرگذشت‌نامه نویسان درباره‌ی سنایی، به سختی می‌توان باور داشت ولی حتی گفته شده که سنایی این کتاب را هنگامی که در زندان بوده سروده و اگر چنین باشد، ستایش‌های او یکسره از همین دیدگاه پیش روی بررسی شدنی است. (۲۰) هم‌چنین اگرچه به بلخ رفتن او به امید برخوردی از پشتیبانی خواجه اسعد هروی بود ولی پس از چندی کار ایشان به ناخرسندی کشید و ستایش‌های پس از آن همگی برای رهایی از گزند آن خواجه‌ی بدکردار و نیرومند بود.

درباره‌ی وطواط گفتیم که از ۲۲۳ ستایش که در دیوان او هست، ۱۵۳ تا درباره‌ی اتسز خوارزمشاه است و من او را وفادارترین شاعر پارسی به ستوده‌ی خویش می‌شناسم، اگرچه او برخی کسان دیگر را نیز ستوده ولی جز آن‌که شمارشان اندک است، به ویژه درباره‌ی سنجر که دشمن اتسز بود، بی‌گمان از روی ناچاری بوده است و داستان، همان شکست اتسز در هزار اسپ و خشم سنجر بر وطواط به سبب شعرهای برانگیزانده‌اش و سوگند در هفت پاره کردن او و شش ماه نماندن شاعر و پای‌مردی بزرگان و سپس درآمدن در رشته‌ی ستاینندگان سنجر، تنها برای رهایی از مرگ است و شاید اگر چنین نمی‌شد، ستایش هیچ پادشاهی جز اتسز به دیوان او راه نمی‌یافت.

در همین راستا، برخی ستایش‌های شاعران، پوزش‌خواهی از لغزش‌ها و گناهان کوچک و بزرگ است که اگر بخشیده نشود، پیامدهای ناگوار خواهد داشت، نمونه‌های این شعرها، بیش از همه در دیوان انوری دیده می‌شود، چنان‌که از لغزشی در مستی یا بی‌گناه رفتن به درگاه یا کم رسیدن به پیشگاه ستوده، پوزش می‌خواهد و برای هر یک بهانه‌های شیرین می‌تراشد (۲۱).

۵. از سر دوستی

گاهی - البته بسیار کم - انگیزه‌ای جز دوستی ستوده، در ستایش او در کار نبوده است و این بیش‌تر درباره‌ی جز شاهان پیش می‌آمده است، برخی بزرگان به سبب دانش یا مهری که با شاعر داشتند به این انگیزه ستوده می‌شدند، عنصری که به پایمردی امیر نصر به پیشگاه محمود را می‌یابد، بی‌گمان هیچ‌گاه او را در ستایش‌های دوستدارانه فراموش نخواهد کرد یا انوری پس از رهایی از دست بلخیان که آهنگ آزار او را داشتند، به سبب آن هجونا‌مه‌ی بلخ که بدو باز بسته بودند، برای همیشه خود را وام‌دار قاضی حمید الدین می‌دانست و او را

می‌ستود (۲۲). می‌توان همه‌ی ستایش‌های درباره‌ی دانشمندان (۲۳) را در این دسته جای داد. ویژگی این ستایش‌ها آن است که انگیزه‌های مادی در آن نیست و چیزهایی مانند، بخشش خواهی ندارد و اگر داشته باشد دیگر نمی‌توان انگیزه‌ی آن را دوستی دانست حتی اگر شاعر چنین بگوید، برای نمونه بیشینه‌ی ستایش‌های سنایی از دانشمندان، بدان سبب که انگیزه‌ی بخشش خواهی دارد، از این گروه بیرون نهاد.

باز باید از ناصر خسرو نیز یاد کرد:

... در مدیحه سرایی شاعران درباری و ستایش‌گری ناصر خسرو یک اختلاف اساسی به چشم می‌خورد و آن عبارت از این است که شاعران مدیحه‌سرا در اکثر موارد فقط به امید دریافت صلوات و جوایز گران‌قدر و برخورداری از زندگی بهتر زبان به مدح امیران و بزرگان معاصر خود می‌گشودند در حالی که ناصر خسرو، ممدوح خود را از سر اعتقاد و خلوص عقیده ستایش کرده است (یادنامه‌ی ناصر خسرو، ۲۵۳۵: ۴۷۸)

۶. بازگفت دیدگاه‌ها سیاسی - اجتماعی

در روزگار چیرگی خودکامگی که هیچ روزنه‌ای برای گفتن دیدگاه‌ها نبود، شاعران ابزاری در دست داشتند که می‌توانستند هنرمندانه، رای و دید خویش را بازگویند بی‌آن‌که به دشمنی یا پیگردی انجامد. برخی از شعرهایی که چنین کارکردی دارند، شعرهای جدایی هستند که تنها به همین انگیزه سروده شده‌اند مانند برخی قصیده‌های سنایی که دکتر شفیع کدکنی آن‌ها را « قصیده‌ی نقد جامعه و زهد و عرفان و اخلاق » (۲۴) می‌خواند و درباره‌ی این رویه‌ی سنایی می‌نویسد: « ... سنایی شاعری است نگران پیرامون خویش و سخت در ستیزه با ناروایی‌های اجتماعی و بیداد حکام و فرمانروایان و همین نقطه است که شعر او را در ردیف بهترین شعرهای اجتماعی و سیاسی زبان فارسی در می‌آورد و از این لحاظ می‌توان او را بزرگ‌ترین سراینده‌ی شعر اجتماعی در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی دانست » (شفیع کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۰). دسته‌ی دیگر، شعرهای ستایشی هستند که در خلال خود، دیدگاهی نیز نهفته دارند و این گروه دوم، کارسازتر بود زیرا که شعرهای دسته‌ی نخست، برای مردم بود و این دومی را در دربارها می‌خواندند و می‌شنیدند.

فرخی از شاعرانی است که از این ابزار بسیار بهره برده است، در دربار غزنویان که آتش جنگ پدریان و پسران برافروخته بود و پس از روی کار آمده مسعود، بسیاری بزرگان را، خوراک آتش خشم او کرد، فرخی که هیچ‌گاه هواخواهی محمد را پنهان نمی‌کرد، تا پایان زندگانی رنجشی ندید، او نشانه‌هایی چون، سپرده شدن سپاه به محمد و پرسیده شدن رای او در کارها را پشتوانه‌ی شایستگی او برای جانشینی پدر می‌داند (۲۵) یا می‌گوید:

محمود و محمد ملک‌اند و شهانند این خوی چنین را به دل و دیده خریدار

(فرخی، ۱۳۸۰: ۱۱۹)

او هم‌چنین پس از روی کار آمدن دوباره‌ی احمد حسن میمندی، از این‌که او در آغاز دولت مسعود به سبب بدگویی بدخواهان، چندی در زندان بود، گلایه می‌کند و بازگشت دوباره‌ی او را برانگیزنده‌ی دوباره‌ی شکوه کشور می‌داند (۲۶). اگرچه - هم‌چنان که مسعود رازی چشید- سرودن شعرهای بازگوینده‌ی دیدگاه‌های سیاسی همیشه هم بی‌پیامد نبوده ولی به هر روی ویژگی شعر چنان است که گزندها را به کم‌ترین اندازه می‌رساند برای نمونه بیهقی که در تاریخ خویش سخت می‌کوشد تا هم راستگو باشد و هم از خشم غزنویان برکنار بماند، در داستان بردن امیر محمد، پس از فروکشیده شدن، از قلعه‌ی «کوهتیز» به «مندیش» و آن خواری‌ها که در راه بر او رفت، کارگزاران را آن هم بسیار نرم، سرزنش می‌کند ولی پس از آن پاره شعری نمادین می‌آورد که سخت روشن‌گر است و پوشیده، مسعود و هم‌دستانش را دزدان حکومت می‌خواند ولی چون سخنش در پوشش شعر پوشیده است، پیامدی در پی ندارد: «... و مردمان آن را زشت گفتندی و جای آن بود که علی‌ای حال فرزند محمود بود و سلطان مسعود چون بشنید نیز سخت ملامت کرد ... و آن استاد سخن لیبی، چه نیکو گفته است در این معنی:

کاروانی همی از ری به سوی دسکره شد آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد
گله‌ی دزدان از دور بدیدند چو آن هر یکی ز ایشان گفتی که یکی قسوره شد...

(بیهقی، ۱۳۸۰: ۱/۱۱۹)

قصیده‌ی «نامه اهل خراسان» انوری نمونه‌ی خوبی از ستایش‌های دربردارنده‌ی دیدگاه سیاسی-اجتماعی است که به انگیزه‌ی رسانیدن درد و رنج خراسانیان از ترک‌تاز غزان به گوش خاقان، سروده شده بود. دیگر از کارکردهای ستایش آن است که چون شاعری به جایگاهی دست یافت، می‌توانست از مردمان زادبومش دستگیری کند و گرفتاری‌ها و کمبودهای آنان را به دستگاه حکومت یادآوری کند، کاری که فرخی آن را به خوبی انجام داده است، او در ستایش حسنک وزیر، پوشیده ماندن سیستان از نگاه غزنویان را به رخ آنان می‌کشد و برای رسیدگی بدان، پای می‌فشارد:

بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند سال‌ها بودند مسکین از غم و در خون جگر
...از ولایت‌های سلطان، سیستان بر گوشه‌ای است نیست از انصاف او، از عدل او نابهره‌ور

(فرخی، ۱۳۸۰: ۱۹۴)

دستاورد های پژوهش:

شاعران پارسی از ستایش های خویش در پی انگیزه هایی بودند که بنیادین ترین آنها، چنین است: ۱. انگیزه ی مادی ۲. ماندگاری آثار هنری ۳. برخورداری از پشتیبانی های معنوی ۴. دور ماندن از آسیب زورمندان ۵. ستایش از سر دوستی راستین ۶. بازگویی دیدگاه های سیاسی - اجتماعی. بر آورده شدن این نیازها در آن روزگاران آشفته، به ویژه در مرزهای زمانی این پژوهش، که از آغاز شعر پارسی تا ترکناز خانمان برانداز مغولان را در برمی گیرد، به شاعران بی بهره از پشتیبانی های مردمی، این توانایی را می داد تا دل - آسوده از بسیاری از اندیشه های آشفته ی بازدارنده ای که بی پشتیبانی ستودگان، دست در گریبانشان می - انداخت، به کار خواندن و شنیدن و سرودن بپردازند.

پی نوشت:

- ۱- جلال آل احمد می گوید: ادبیات در این کشور یک « تفنن جدی » است یعنی به کار گذران زندگی نمی - آید ولی برای ورزندگان آن جدی است و گاه به ویژه در برخورد با حکومت های خودکامه سبب دشوار می گردد، بنابراین هنوز هم ادبیات در کشور ما برای کمتر کسی، پیشه به شمار می رود.
- ۲- درباره ی خاستگاه اجتماعی و پیشه ی شاعران بنگرید به بخش « پایگاه اجتماعی شعر و شاعری ».
- ۳- برخی از نمونه های این « ملتسمات » از شاعران گوناگون آورده می شود:
 هیزم خواهم همی دو امنه ز جودت جود و جریب و دو خم سیکی چون خون
 (اداره چی گیلانی، ۱۳۷۰: ۹۶)
 رفتم به نزد خواجه ابوالفضل تیمی بر طمع آن که مالی یابم ز زر و سیم
 (همان: ۲۱۶)
- چو اسبی نبخشی مرا از کرم بیندیش از بهر من استری
 (ادیب صابر، ۱۳۳۱: ۲۳۱)
- در تو دانم و سگ نیستم که بر هر در به حرص طالب یک پاره استخوان گردم
 (وطواط، ۱۳۳۹: ۳۴۷)
- بهای موزه و جورب فرست و کوبک نعل هباست نزد تو این ها که من بها کردم

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۲۷۱)

عیبه‌ی من بنده از تشریف تو پر جامه شد کیسه هم باید که از انعام تو پر زر شود

(معزی، ۱۳۱۸: ۱۳۳)

قریب ششصد دینار قرض بود مرا گزاردم به تحمل چهارصد دینار

دویست دینار اکنون بماند و از غم و رنج نمانده‌ست مرا ذره‌ای شکیب و قرار

(معزی، ۱۳۱۸: ۳۹۱)

۴- ن.ک (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۷۶-۷).

۵- شاعران سامانی و غزنوی، ارجمندند و بیشترشان از کار و بار خویش خرسند ولی از منوچهری بدین سوی، ناخرسندی‌ها آغاز می‌شود و گدا خواندن شاعران خویش را و دیگر ایشان را فراوان و انوری سرآمد همگان:

خود چو معطی تویی و سایل من بیش از این عشوه شین باشد شین

(انوری، ۱۳۷۶: ۱/۳۸۱)

گفتم ای گوسفند کاه بخور کز علف‌ها همینت آماده است

گفت جو، گفتمش ندارم گفت در کدیه خدای بگشادست

(همان: ۱/۱۱۸)

کدیه نبود خصلت بنده به هیچ وقت هرچند شاعران را کدیه بود خصال

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۳۱۷)

به شاعری و گدایی خری به چنگ آرم روان و بارکش و خوش نه شاعر و نه گدا

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۵)

۶- تبارک الله از آن آب سیر آتش فعل که با رکاب تو خاک است و با عنانت هوا

(انوری، ۱۳۷۶: ۱۶ و ۱۸)

۷- ن.ک (فرخی، ۱۳۸۰: ۳۷).

۸- ما را سخن فروش نهادی لقب چه بود از چه به زر ز ما نخریدی همی سخن

(فرخی، ۱۳۸۰: ۳۳۲)

سخن فروشان آیند نزد او چو روند ز جود او شده گوهر فروش و بازرگان

(عنصری، ۱۳۶۴: ۲۶۴)

۹- مداح اگر مثل من هست به عالم دگر مثل تو ممدوح نیست شعرخر و حق گزار

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۵۸)

۱۰- در بیهقی بسیار درباره‌ی پایه‌ی نشستن و ایستادن سخن رفته است مانند این که: «سلیمان بر پای خاست و درجه‌ی نشستن داشت در این مجلس» (بیهقی، ۱۳۸۰: ۱/۵۸) یا «سپاه‌داران و مرتبه‌داران بی‌شمار تا در باغ و بر صحرا بسیار سوار ایستاده و اولیا و حشم بیامدند به رسم خدمت و بنشستند و بایستادند» (همان: ۱/۵۷).

۱۱- شاعران در آن روزگار حتی به دیدن پادشاه هم می‌نازیدند:

درخت را حسد آمد همی ز شاعر شاه که شعر خواند بر شاه بیندش به عیان

(عنصری، ۱۳۶۴: ۲۶۱)

معزی پس از مرگ پدرش که ملک الشعرا‌ی ملک‌شاه بود از یک سسال بی‌نواخت ماندن می‌نالید که در آن تنها یک‌بار شاه را آن هم از دور دیده بود (عروضی، ۱۳۷۵: ۶۶).

۱۲- درباره‌ی جاه شاعران بنگرید به بخش «پایگاه اجتماعی شعر و شاعری».

۱۳- ز خان و مان تو اکنون برفت بنده‌ی تو خدای داند تا کی به خان و مان باز آید

چو برگ خانه و فرزند او تو خواهی ساخت کیش منون غم اسباب این و آن باشد

(مختاری، ۱۳۴۱: ۷۱)

۱۴- تیمار این ضعیفه چو رفتم نکو بدار مقدار آن عقیفه که گفتم نکو بدان

تا شرح داده‌های تو گویم به هر زمین تا مدح کرده‌های تو خوانم به هر زبان

(وطواط، ۱۳۳۵: ۳۷۱)

۱۵- در سمرقند و بخارا هست قدری ملک و اندکی اسباب

...محرّم من تویی مرا هم تو به سر آن رسان ز بهر ثواب

(انوری، ۱۳۷۶: ۱/۳۲)

۱۶- مولانا در آغاز دفتر دوم می‌فرماید:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

چون ضیاء الحق حسان الدین عنان بازگردانید ز اوج آسمان

- چون به معراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
(مولانا جلال الدین، ۱۳۷۹: ۲/۱۷)
- ۱۷- یکی رهیت امیر مرا گنه‌کار است
گناه چیره‌تر از عفو میر زشت بود
مر آدمی را ز آدم گناه میراث است
(دبیر سیاقی، ۲۵۳۵: ۴۳)
- ۱۸- اوستاد اوستادان زمانه عنصری
عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن
(عنصری، ۱۳۶۴: ۸۰)
- گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند
تا غریزی روضه بیند و طبیعی نسترن
(همان: ۸۱)
- ۱۹- درباره‌ی برخوردار دانشمندان غزنه با سنایی ن.ک (دولت‌شاه، بی تا: ۱۰۸).
- ۲۰- این نکته را عبدالقادر شاه بدوانی در منتخب التواریخ گفته است، ن.ک (سنایی، ۱۳۴۱: سه).
- ۲۱- برای نمونه، در پوزش از لغزشی در مستی می‌گوید:
در مستی از بنده خطایی پدید شد
مست از خطا نگردد واجب عقاب را
گر درگذاری از تو نباشد بسی دریغ
امید رستگاری یوم الحساب را
ور زان که باز رأی ادب کردنی بود
نیمی مرا ادب کن و نیمی شراب را
(انوری، ۱۳۷۶: ۲/۵۱۶)
- یا در پوزش از کم رسیدن به پیشگاه گوید:
اگر در خدمت تقصیر کردم
مگر لطف مرا معذور دارد
که بهتر آن کسی باشد که هر دم
ز مخدومان گرانی دور دارد
(همان: ۲/۵۹۳)
- ۲۲- این شعر ۱۰۶ بیتی از بلندترین و آوازه‌دارترین قصیده‌های ستایشی انوری است، با این بیت آغازین:
ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری
وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری
(همان: ۱/۴۶۹)
- ۲۳- در این باره ن.ک (بخش ستودگان، زیر نام دانشمندان).

۲۴-ن.ک(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۲).

۲۵- نه بر گراف سپه را بدو سپرد
کسی که ره برد اندر حدیث‌های بزرگ
من این غرض نتوانم شناخت نیک ولی
هر آن حدیث که من گفته‌ام به چندین شعر
(فرخی، ۱۳۸۰: ۱۱۴)

۲۶-ن.ک(همان: ۱۵۶، ۳۰۷ و ۳۹۵).

کتابنامه:

- احمد، نذیر؛ ۱۳۶۲، مکاتیب سنایی، کتاب فرزانه، تهران -
اداره چپی گیلانی، احمد؛ ۱۳۷۰، شاعران هم‌عصر رودکی، بنیاد موقوفات دکتر افشار، تهران.
ادیب صابر ترمذی؛ ۱۳۳۱، دیوان، ع. قویم، کتابفروشی خاور، تهران -
-- انوری، علی بن محمد؛ ۱۳۷۶، دیوان، محمد تقی مدرس رضوی، دو جلد، چاپ پنجم، علمی فرهنگی،
تهران
-بیهقی، ابوالفضل؛ ۱۳۸۰، تاریخ بیهقی، تصحیح منوچهر دانش پژوه، دو جلد، چاپ دوم، هیرمند، تهران -
-خاقانی شروانی، ۱۳۷۴، دیوان، ضیاء الدین سجادی، چاپ پنجم، زوار، تهران -
- دبیر سیاقی، محمد؛ ۲۵۳۵، گنج بازیافته، بخش نخست (شامل احوال و اشعار؛ لبیبی، ابوشکور بلخی،
دقیقی، ابوحنیفه‌ی اسکافی، غضایری رازی و ابوطیب مصعبی)، اشرفی، تهران.
- دقیقی توسی، محمد بن احمد؛ ۱۳۶۸، دیوان، محمد جواد شریعت، اساطیر، تهران -
- دولت‌شاه سمرقندی، بی‌تا، تذکره الشعراء، محمد عباسی، کتاب فروشی بارانی، تهران -
- سنایی غزنوی؛ ۱۳۴۱، دیوان، مدرس رضوی، چاپ دوم، کتابخانه ابن سینا، تهران -
- سوزنی سمرقندی؛ ۱۳۳۸، دیوان، ناصر الدین شاه حسینی، امیر کبیر، تهران -
- شفیی کدکنی، محمد رضا؛ ۱۳۸۶، زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی، اختران-زمانه، تهران -
- عروضی سمرقندی، ۱۳۷۵، چهار مقاله، محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، جامی، تهران -
- عنصری، حسن بن احمد؛ ۱۳۶۴، دیوان، دبیر سیاقی، چاپ دوم -

- عوفی، سدید الدین محمد؛ ۱۳۳۵، لباب الألباب، تصحیح سعید نفیسی، اتحاد، تهران -
-فرخی سیستانی؛ ۱۳۸۰، دیوان، محمد دبیر سیاقی، چاپ ششم، زوار، تهران -
-قطران تبریزی؛ ۱۳۶۳، دیوان، از روی نسخه‌ی تصحیح شده‌ی محمد نخجوانی، ققنوس، تهران -
-مختاری غزنوی، عثمان؛ ۱۳۴۱، دیوان، جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران -
-- مدرس رضوی، محمد تقی؛ ۱۳۴۸، مثنوی‌های حکیم سنایی (به انضمام سیر العباد الی المعاد)، دانشگاه تهران، تهران.
- مسعود سعد سلمان؛ ۱۳۶۴، دیوان، مهدی نوریان، ۲ جلد، کمال، اصفهان -
-معزی نیشابوری؛ ۱۳۱۸، دیوان، رشید یاسمی، کتابفروشی اسلامیة، تهران -
-منوچهری دامغانی؛ ۱۳۸۱، دیوان، محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، زوار، تهران -
-مولانا جلال الدین بلخی؛ ۱۳۷، مثنوی معنوی، محمد استعلامی، ۷ جلد، چاپ ششم، سخن، تهران -
-نفیسی، سعید؛ ۱۳۴۱، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، چاپ دوم، ابن سینا، تهران -
-وزین پور، نادر؛ ۱۳۷۴، مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی، معین، تهران -
-وطواط، رشید الدین؛ ۱۳۳۹، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه‌ی بارانی، تهران -